**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021102**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما از روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله اینگونه برداشت کردیم که زکات یک نحو تعلقی به عین دارد روی همین جهت ساعی می‌تواند عین را هر جا که باشد به او مراجعه کند و زکات را از کسی که عین در اختیار او هست مطالبه کند و یک نحو تعلقی هم به آن کسی که زکات در ملک او واجب شده است دارد، به خاطر همین قرار ضمان بر این شخص خواهد بود. در مورد این نکتۀ اخیر یک نکته‌ای را عرض بکنم در بحث اینکه زکات آیا متعلق به عین هست یا به ذمۀ مالک تعلق گرفته یک استدلالی شده که گفتند در روایاتی گفته الزکاة علی المالک با علی زکات به مالک تعلق گرفته که این ازش استفاده می‌شود که زکات بر دوش مالک هست. حاج آقا آنجا این بحث را مطرح می‌کنند که زکات یک موقعی به معنای فعل است و اینکه. یکی اینکه زکات به معنای فعلی از افعال هست خب این منافات ندارد که پرداخت زکات بر عهدۀ مالک باشد ولی خود زکات ملک فقرا باشد، در واقع فقرا مالک مثلا قسمتی از این مال هستند و مالک هم موظف هست این ملک فقرا را بهشان تحویل بدهد، اینها با همدیگر تنافی ندارند. اگر زکات به معنای مقداری از مال هم باشد این منافات با مالکیت ارباب زکات ندارد، چون گاهی اوقات یک شیءای ملک یک کسی هست ولی مسئولیت آن ملک بر دوش کس دیگری هست و اینها با همدیگر منافات ندارند. ایشان دو تا مثال هم می‌زنند علی الید ما اخذت حتی تودی، می‌فرمایند آن چیزی که شخص اخذ کرده و ید او بر روی او قرار گرفته مالکش نیست ولی مسئولیت آن شیء را به عهده دارد ولی با وجودی که مالکش هم نیست. و همچنین مثلا کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته این معنایش این نیست که انسان‌ها نسبت به همدیگر ملکیتی دارند، نه یک مسئولیتی انسان نسبت به یک شیء دیگر دارد و آن ربطی به این بحث‌ها ندارد. حالا من اینجوری یک نکتۀ اضافی می‌خواهم بر فرمایش حاج آقا، مطلب درستی هست که مجرد علیٰ‌یی که در آن روایات هست دال بر این نیست که مالک نباشد، این دو تا با همدیگر قابل جمع هستند که این هم با عرائض ما همخوانی دارد، ما عرض می‌کردیم که این حق فقرا در عین هست ولی مسئولیتی متوجه آن مالک اصلی که این ملک در ملک او متعلق زکات شده است متوجه باشد، این می‌تواند اینجور باشد. نمونه‌هایی از این مطلب در جاهای مختلف ما داریم، مثلا یکی از نمونه‌ها بحث فرض کنید دیه در شبه عمد، عاقله باید آن را پرداخت کند، ولی یک دیدگاه که حاج آقا هم آن دیدگاه را قبول دارند می‌گویند دیه به عهدۀ جانی است ولی دیگری مسئولیت دارد که عهدۀ آن را فارغ کند، یعنی به عهدۀ جانی است ولی دیگری مسئولیت دارد، این شبیه همین ما نحن فیه، فرض کنید این به عهدۀ آن مالک اولیه است ولی کسی که عین دستش است آن هم مسئولیت دارد که ذمۀ آن را فارغ کند، حالا اینکه ذمۀ او را فارغ کند دو جور ممکن است باشد، ممکن است مسئولیت دارد ذمۀ او را مجانا فارغ کند ممکن است مسئولیت داشته باشد ذمۀ او را فارغ کند ولی نه مجانا، وظیفه دارد که زکات را ادا کند ولی برود ازش هم بگیرد، هر دو جورش تصویر دارد، این یک مدل تصویر.

حالا در همین بحثی که حاج آقا فرمودند که زکات بر عهدۀ شخص هست گاهی اوقات ممکن است زکات را به معنای فعلی از افعال بگیریم، گاهی اوقات به معنای مقداری از مال بگیریم و اینها منافات ندارد با اینکه زکات ملک مستحقین باشد من آن صورتی که زکات به معنای فعل باشد را عرض می‌کنم دو شکل تصویر دارد، یکی اینکه فعل معلوم متعلق زکات باشد، فعل معلوم یعنی پرداخت کردن زکات این به عهدۀ شخص باشد. ممکن است پرداخت شدن زکات را بگوییم به عهدۀ شخص است، بگوییم پرداخت شدن زکات این مال به عهدۀ آن مالک اوّلیه است، هرچند منافات ندارد به عهدۀ چیز هم هست، به عهدۀ کسی که الآن دستش این مال هم هست به عهدۀ او هم هست ولی آن کسی که قرار ضمان برای او هست یعنی مسئولیت اینکه نهایتا باید از جیب او این مال برود او مالک اولیه است، او موظف هست که پرداخت شدن زکات را انجام بدهد باید این پرداخت شدن زکات بر دوش آن مالک اولیه است، پرداخت شدنی که دیگر نمی‌تواند به کس دیگر هم مراجعه کند، پرداخت شدن بر عهدۀ همۀ کسانی که زکات به دستشان هست بر عهدۀ آنها هم هست ولی آنها پرداخت شدنی بر عهده‌شان هست که می‌توانند مراجعه کنند به کس دیگری و پولی را که پرداخت کردند تحویل بگیرند، ولی آن مالک اصلی به این شکل می‌تواند. این تصویر نیاز به دلیل اثباتی دارد، روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله می‌تواند دلیل اثباتی این تصویر باشد که آن چیزی که، یعنی زکات صرفا یک حق متعلق به عین نیست، از یک طرف متعلق به عین است، از یک طرف پرداخت شدن زکات، حالا یا پرداخت شدن تعبیر کنیم یا مال تعبیر کنیم، این تصویری که حاج آقا می‌فرمودند که زکات به معنای قطعة من المال تعبیر کنیم، هر کدام از اینها تعبیر کنید بر عهدۀ مالک اوّلیه است و تا آن مالک اولیه این زکات پرداخت نشده آن مالک اولیه هنوز ذمه‌اش مشغول است، موظف است که زکات را پرداخت کند. و یک نکته‌ای اینجا تکمله‌ای دارد که آن تکمله را بعدا من عرض خواهم کرد در بحث اینکه زکات عبادت است، عبادیت زکات یک نکته‌ای دارد که آنها بعد این بحث را تکمیل خواهم کرد.

حالا اینجا حاج آقا ده تا وجه را بررسی می‌کنند در مورد اینکه به ده وجه تمسک شده بر اینکه مستحقین زکات مالک نیستند و این ده وجه را هم بررسی کردند. یک سری وجه‌هایش وجه‌های خیلی قوی‌ای نیست از اول واردش نمی‌شویم، یک سری وجه‌هایش، حالا بعضی وجه‌ها را حاج آقا پذیرفتند که یکی‌اش را بررسی کردیم. حالا من به ترتیب از کل وجوه قابل توجهی که در کلمات حاج آقا مورد بحث قرار گرفته بحث می‌کنم، البته دلیل چهارم بحث را ذکر می‌کنیم، بعضی از وجوه را یک مقداری با تفاوت می‌خواهم عرض کنم، دلیل چهارمی که آوردند این هست که گفتند که اگر زکات به نحو اشاعه باشد مقتضای اشاعه این هست که هیچ یک از شرکا بدون اذن شریک نتوانند تصرف کنند ولی در ما نحن فیه مالک به تنهایی می‌تواند اولا تقسیم می‌تواند بکند می‌تواند تصرف بکند امثال اینها، این کاشف از عدم اشاعه است. حاج آقا در پاسخ اینجوری پاسخ دادند که این روایتی که اینجا شرط هست اعم از رضایت مالک و ولی مالک هست، و اینجا شارع مقدس ولی مالک هست و او اجازه داده پس کفایت می‌کند اینجوری تعبیر کردند. امام عدل «در مسأله مورد بحث امام عدل که ولایت بر جهت دارد، اجازه داده و راضی به تقسیم توسط مالک می‌باشد و این رضایت به منزله رضایت مالک می‏باشد.»

من به گونۀ دیگری می‌خواهم این بحث را دنبال کنم چون ما دلیل نداریم که مثلا امام صادق علیه السلام مالک بر زکات‌های از زمان کنونی هم باشد، یا ولایت داشته باشد، آن مقداری که دلیل داریم ولایت هر امام در مورد زکاتی که در زمان خود آن امام علیه السلام بوده، اما ولایت داشته باشد بر زکات‌های بعدی ما دلیل نداریم و الآن هم دلیل نداریم، به چه دلیل امام زمان اجازه داده؟ حالا در مورد فرض کنید امام صادق علیه السلام آن زمان‌ها اجازه داده ولی حضرت ولی عصر به چه دلیل؟ این خیلی روشن نیست که ما با بحث ولایت امام عدل بر جهت بخواهیم مطلب را تمام کنیم. من به یک شکل دیگری بحث را می‌خواهم مطرح کنم اینکه شرکا نمی‌توانند در مال تصرف کنند به تنهایی این جزو احکام اقتضایی اشاعه است، یعنی مقتضای طبع اولیۀ اشاعه این است که به این شکل باشد، ولی اینجور نیست که لازمۀ لا ینفک اشاعه باشد، ممکن است یک شیءای مشاع باشد ولی شارع مقدس اجازه داده باشد که یکی از این مالکین تصرف کنند، این اجازه غیر از اجازه به عنوان اجازۀ مالکی است، اجازۀ شرعی است. پاسخی که حاج آقا می‌فرمایند اجازۀ مالکی هست توسط مالک یا ولی مالک صورت می‌گیرد. ما بحث دیگر می‌خواهیم عرض بکنیم، ما می‌خواهیم بگوییم اینکه یک شخصی نتواند در ملک شریکی بدون اجازۀ شریک تصرف کند این طبع اولیه است، قانون احترام اموال این هست، ولی احترام اموال یک قانون قابل تخصیصی است، قابل تقییدی است و شارع مقدس ممکن است جلوی این اثر اقتضایی اشاعه را گرفته باشد، البته یک نکته‌ای را اینجا اضافه کنم اگر ما ببینیم که اثرهای مختلف اشاعه گرفته شده، این اثر گرفته شده، آن اثر گرفته شده، آن اثر گرفته شده، اینها را ممکن است بگوییم مجموع اینها را که کنار هم بگذاریم عرف متعارف می‌فهمد که این اشاعه نبوده، حالا یکی‌اش را ممکن است بگیرید، دومی را بگیرد، سومی را بگیرد، بگوییم نوع آثار اشاعه گرفته شده باشد همین کاشف از این باشد که اشاعه نیست، آن یک وجه دیگر است، ممکن است ما از مجموع این وجوه نفی اشاعه را بتوانیم نتیجه‌گیری کنیم. یک نکته.

نکتۀ دیگری که اینجا هست آن این است که بحثی که اینجا مطرح است یک بحث در مورد اشاعه است، یک بحث در مورد کلی فی المعین است، در کلی فی المعین مالک اصلی حق تقسیم دارد، حق تصرف دارد تا وقتی که آن حق مالک کلی باقی هست. این وجهی که اینجا مطرح هست عمدتا اشاعه را نفی می‌کند نه کلی فی المعین را، کلی فی المعین با این وجه نفی نمی‌شود. البته یک نکته‌ای اینجا وجود دارد که آن کلی فی المعین را می‌تواند نفی کند آن این است که ما بگوییم مالک حق دارد این را به طور کامل بفروشد، که این همان روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله است دیگر، آن وجه دهم است که عبدالرحمن، اگر آن حیثیتی که روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله هست آنها را کنار بگذاریم، تصرف فی الجملۀ مالک در مال را و جواز عزل مثلا مالک، تقسیم مالک، اینجور چیزها را قرینه قرار بدهیم برای نفی اشاعه این قرینه برای نفی اشاعه است، حالا با آن ان قلت و قلت‌هایی که هست ولی قرینۀ بر نفی کلی فی المعین نیست اصلا، بنابراین این وجه چهارم فی الجمله برای تضعیف قول به اشاعه مفید است ولی برای تضعیف قول به کلی فی المعین مفید نیست.

دلیل پنجم این هست که «اگر قائل به شرکت شویم، در نمائات عین نیز شرکت حاصل می‏شود و مالک علاوه بر اصل زکات، ضامن نمائات آن نیز می‏باشد. ولی ظاهر روایات و فتاوی علماء و سیره عملی مسلمین این است که هیچگاه مالک را ضامن نمائات ندانسته‏اند»

مثلا فرض کنید ۵ تا شتر یک گوسفند درش واجب هست، خب این ۵ تا شتر چاق شدند، تا طرف بخواهد ادا کند چاق می‌شوند قیمتش به خاطر چاق شدن یعنی نماء عینیه، فعلا به قیمت کار نداریم، چاق شدند، بچه‌دار شدند، اینها هیچ کس قائل به این نیست که سهم مستحقین زکات زیاد می‌شود، این خودش کاشف از این هست که به نحو اشاعه نیست. که حاج آقا اینجا عمدتا پاسخشان روی همین نکته است که نمائات حتما باید تابع اصل باشد؟ ممکن است نماء تابع اصل نباشد. به نظر می‌رسد این هم از همین سنخ است، نمائات اقتضاءً تابع اصل است، یعنی یک قاعدۀ اقتضائی عقلایی یا شرعی وجود دارد که کسی که مالک یک شیءای هست مالک نمائش هم هست، ولی این قاعده می‌شود شارع از این قاعده رفع ید کند، و اینجا ممکن است شرکت باشد ولی از این اثر طبعی و اقتضائی شرکت رفع ید شده باشد. عرض کردم باز این هم اثر طبعی شرکت است نه اثر طبعی کلی فی المعین است، کلی فی المعین اگر شخصی مثلا مالک هست به اندازۀ یک ساع در این مثلا صبره، اگر صبره‌ای باشد چیزی باشد یک گوسفند در این گلۀ گوسفند، این گوسفند اگر رشد بکنند نمو بکنند این گوسفند او بزرگ نمی‌شود، یعنی آن، حالا فرض کنید اینجوری در نظر بگیریم، یک سری از این گوسفندها بزرگ بشوند آن یک گوسفندی که بزرگ نشده را بخواهد تحویل بدهد، اشکال که ندارد، لازم نیست حتما حالا گوسفندها که چاق شدند آن گوسفندها بگوییم یک مقدار بیشتر از یک گوسفند باید بدهد، نه این نیازی به این نیست که حتما، فرض کنید مثلا بگوییم یک من از این درخت، درخت خرما به نحو کلی فی المعین را به دیگری من تملیک کردم، حالا درخت گردوهایش زیاد شد، آن یک من من زیاد نمی‌شود، یک من من به همان نحو کلی باقی می‌ماند. این بحث کلی فی المعین در بحث نمائات اصلا، چون نمائات عرض کردم آن چیزی که اجزاء شیء مالک اصلی مالک است، به نحو کلی آن نمو کلی اصلا یک تصویر، کلی یک عنوان انتزاعی هست که عقل انسان انتزاع می‌کند، نمو در مورد آن مطرح نیست. آن چیزی که نمو می‌کند آن عین خارجی است، و آن عین خارجی را مالک اصلی مالک است، با اشاعه فرق دارد. اشاعه متعلق ملک خود شیء خارجی است و چون متعلق ملک خود ملک خارجی است اینکه بگوییم این به نحو، نمائات را مالک نیست اشکالی ندارد ولی خلاف طبع اولیۀ اشاعه است، ولی خب آدم می‌بیند که اینجا

**شاگرد:** اگر همۀ گوسفندها چاق بشوند و این بنده خدا بخواهد قیمت گوسفند را بدهد باید قیمت گوسفند لاغر را بدهد که آن اوّل لاغر بوده، قبل از اینکه زکات بدهد یا الآن که چاق شده باید قیمت چاق را بدهد؟

**استاد:** نه، قیمت گوسفند در اینها که لازم نیست داده بشود، قیمت گوسفند باید داده بشود، فی اربعین شاة شاة، این شاةی که هست لازم نیست شاة در اینها باشد، شاة خارج از آنها هم بدهد کافی است، پس می‌تواند قیمت آن شاة خارجی را محاسبه کند.

**شاگرد:** اگر کلی فی المعین باشد ظهور ادلۀ قیمت این نیستش که باید قیمت این کلی فی المعین را بدهد

**استاد:** خب عیب ندارد، اگر نه بحث کلی فی المعین را می‌گویید بنابر کلی فی المعین، بله بنابر کلی فی المعین باید یکی از اینها را بدهد. قیمت یکی از اینها را.

**شاگرد:** قیمت موقعی که زکات خورده را

**استاد:** نه قیمت فعلی را باید در نظر بگیرد، چون به نحو یک گوسفند از این گوسفندها به نحو کلی فی المعین. حالا این خودش یک نکته‌ای هست که بعدا آن دلیل هفتم و نهمی که گفتم دلیل تلفیقی حاج آقا هست او بیشتر روی همین تکیه می‌کند که کلی فی المعین هم اینجا نمی‌توانیم تصویر کنیم، حالا آن را می‌آیم بعد در موردش صحبت می‌کنم.

این هم یک وجه پنجمی هست. بنابراین به نظر می‌رسد وجه پنجم هم مضعّف قول به اشاعه است. این هم یک وجه.

دلیل ششم این دلیلی که ذکر شده در بعضی از روایات آمده ان الله شرک بین الاغنیا و الفقراء، و این دلیل ششم. این را اینجوری تقریب کردند که ما در این روایت فقرا را شریک قرار داده، فقرا یکی از مصارف هشت گانه‌اند، در حالی که می‌شود زکات را به سایر مصارف هم رساند، اینکه فقرا را شریک قرار داده این نشانۀ این هست که شرکت در این معنا به معنای شرکت فقهی نیست، چون اگر شرکت فقهی باشد نباید مال فقرا را بتوانیم در غیر آن مصرف کرد. خب حالا اینجا حاج آقا پاسخ‌هایی دادند من این وجه را به گونۀ دیگری می‌خواهم پاسخ بدهم، حالا پاسخ‌های حاج آقا را ملاحظه بفرمایید، من عرضم این هست که حالا این در مورد این روایاتی که از این مضمون استفاده می‌شود که فقرا شریک هستند این را داشته باشید روایت‌هایش را بعدا ذکر خواهیم کرد. اوّلا یک نکته‌ای هست که آیا ان الله شرّک بین الفقراء و الاغنیاء در اموال زکوی یا در اموال؟ این کأنّ تصور شده که بین فقرا و اغنیاء در مال زکوی شرکت خداوند قائل شده، اینجوری نیست روایت‌هایی که عمدۀ روایت‌هایی که ما داریم به این شکل نیست. روایات می‌گوید مثلا خداوند ارزاق فقرا را در اموال اغنیا قرار داده، در اموال اغنیا، نه در خصوص مال زکوی، در کل اموال اغنیا قرار داده، این یک نوع شرکت در کل اموال هست و این یک چیز خاصی است، این اصلا اصل این تصویری که این شرکت را با شرکت بر آن قبلا این بحثش را کردیم که اصل اینکه تعلق زکات به اموال با ادلۀ شرکت بخواهیم اثبات کنیم درست نیست، اینکه این شرکت یک شرکت خاصی است، و این منافات با این ندارد که اموال زکوی بتواند در مصرف خاصی بشود.

**شاگرد:** این از کجا معلوم زکات به معنای خاص باشد؟ آن انفاقات مستحبه بیانش، اینکه ارزاق فقرا در مال مستمند است به یک معنای توصیه است که شما، اعم از واجبات است.

**استاد:** نه روایت‌هایش تصریح دارد که به معنای واجبات است. می‌گوید که یک چهلم را واجب کرده. بحث من آن روایت است.

**شاگرد:** مثل «وَ في أَمْوالِهِمْ حَقُّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» یعنی از همین باب، یعنی یک توصیۀ کلی است.

**استاد:** نه آن یک بحث دیگر است، روایت‌هایی که در خصوص زکات واجب این مورد بحث است. یک نکته این هست، یک نکته اینکه حالا این بحثی است که بعدا ما می‌آییم، از بعضی روایات صریحا استفاده می‌شود که خود زکات ملک فقراست، این در خصوص زکات همین مطلب استفاده می‌شود، این ملک فقراست، نه ملک چیزهای هشت‌گانه. ولی منافاتی با این ندارد، ملک فقرا باشد شارع اجازه داده باشد این ملک فقرا را به خاطر مصلحتی که حتی برای فقرا هم هست شارع اجازه داده باشد که این ملک فقرا را در مصارف دیگر صرف کرده باشند، این در طول ملکیت فقرا این اجازه به وسیلۀ شارع صادر شده باشد، این ممکن است، این خیلی روشن نیست که حالا چون عرض کردم لازمۀ لا ینفک ملک فقرا این نیست که آن را نشود در یک مصرف خاصی شارع اجازه نداده باشد، ممکن است ملک فقرا باشد و شارع اجازه داده باشد. البته بعضی از این موارد که اصلا خیلی ساده است که اینها، حالا قبل از اینکه عرض بکنم اینکه مراد از فقرا در این روایات چی است؟ از این مصارف ثمانیه دو تایش قطعا داخل فقرا هستند، یکی خود فقرا و یکی مساکین آن روشن است، ممکن است مراد از فقرا یک معنای عام‌تری باشد یعنی همۀ کسانی که یک نحو نیازی دارند و این نیازشان اقتضاء می‌کند که شارع یک شیءای برایشان قرار داده باشد، بنابراین غارمین هم داخل در فقرا باشد، ابن سبیل هم داخل در فقرا باشد، و فی الرقاب داخل در آن باشد. حالا فی سبیل الله نه، خصوص فی سبیل الله را نمی‌گویم، ولی امثال اینها، اینها اصلا مفهوم فقرایی که در این روایت ممکن است باشد یعنی نیازمندان به معنای عام، فقیر گاهی اوقات در مقابل آنها قرار می‌گیرد، مراد یک نیازمند خاصی هست، کما اینکه اصلا فقیر و مسکین هم مفهومش در این آیۀ شریفه مغایر و یک تفاوت‌هایی بینشان باید قائل شد، این معلوم نیست که مراد از فقرا دقیقا همان معنایی باشد که در آیۀ شریفه به عنوان یک صنف خاص ذکر شده، مساکین را که حتما در بر می‌گیرد آن تقریبا روشن است، ولی بعید نیست یک سری چیزهای دیگر را هم در بر بگیرد که عبارت باشد غارمین، فی الرقاب، ابن سبیل، اینها همه‌شان داخل در این فقرا به این معنای عام باشند.

**شاگرد:** رقاب چطور نیازمند است؟

**استاد:** بندۀ در شدت باشد مراد هست، نه هر رقابی، بنده‌ای که در شدت هست و در سختی دارد می‌گذراند. عاملین علیها هم خیلی روشن هست، زکات ملک فقرا باشد، کسانی که برای تحصیل این ملک زحمت کشیدند، خب فقرا وظیفه دارند آن زحمت اینها را جبران کنند دیگر، یعنی موظف هستند فقرا به خاطر زحمتی که عاملین علیها برای تحصیل مالشان کردند پولش را بدهند، خب این هیچ منافاتی با مالک بودن فقرا ندارد، می‌ماند دو تا گروه، یکی مؤلفة قلوبهم، یکی فی سبیل الله، ما بگوییم که شارع مقدس این مؤلفة قلوبهم معمولا کسانی هستند که اگر اینها اسلام بیاورند به نفع فقراست،این هم به خصوص آن چیزی که خارجا مؤلفة قلوبهم را پیغمبر بهشان مال می‌داده آن گردن کلفت‌های مشرکین بودند که به ظاهر مسلمان شده بودند اینها اگر اسلامشان اسلام محکمی بشود به نفع فقراست، ولی اینها آدم‌های گردن کلفتی هستند که هنوز که هنوز هم هست اینها مؤثر هستند. الآن در عراق حالا به تناسبات عرض می‌کنم عراق بسیاری از کسانی که بعثی بودند هنوز آدم می‌بیند اینها نفوذ دارند چون سوابقی که اینها داشتند و در خیلی از چیزها، حالا اگر یک جوری بیایند پولی به اینها بدهند که اینها خفه بشوند خیلی دیگر مزاحمت ایجاد نکنند، این خب به نفع افراد دیگر هست، اینها آدم‌های موذی هستند که هنوز هم توقعاتی دارند و این گاهی اوقات عرض کردم مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی می‌گفته من به بعضی‌ها پول می‌دهم که دستم را بگیرند و به بعضی‌ها پول می‌دهم که پایم را نگیرند، این مؤلفة قلوبهم یک مقداری می‌تواند شارع اجازه داده باشد که از زکات به اینها پرداخت بشود تا پای فقرا را نگیرند، مزاحمت فقرا نشوند، اذیت نکنند فقرا را. همچنین فی سبیل الله هم یک مصارف عام که وجود دارد این مصارف عام را می‌تواند. حالا فی سبیل الله را باید بحث بکنیم، فی سبیل الله دو معنا در موردش مطرح هست، یکی اینکه مراد از فی سبیل الله مصالح عامه است، آن یک جور. یک جور دیگر اینکه فی سبیل الله مراد آن چیزهایی هست که یک نوع انتساب خاصی به خدا دارد، مثل حج، حج این فی سبیل الله هست به خاطر یک انتساب خاصی که به خدا دارد، حالا آن را باید بحث کرد که مراد از فی سبیل الله چی است. هر کدام از اینها هم باشند اینکه شارع مقدس اجازه داده باشد که سهم فقرا صرف این مصارف بشود، به هر حال فقرا هم به عنوان یک گروهی از گروه‌های جامعه چه بسا بگوییم ما وظیفه‌ای داریم در جایی که یک مصارف عمومی هست می‌خواهند پلی بزنند، معمولا بسیاری وقت‌ها مثلا پل می‌خواهند بسازند، مسجد می‌خواهند بسازند، یک خدمات عمومی می‌خواهند انجام بدهند ثروتمندها خودشان پیش قدم می‌شوند این کارها را می‌کنند، ولی فقرا خب هشت‌شان گره نه‌شان است معمولا خودشان نمی‌توانند این کارها بکنند، شارع مقدس می‌تواند اجازه داده باشد به مالک جهت که از سهم فقرا مقداری بردارد و در این مصارف عام خرج بکند، چون خود آن فقرا به طور طبیعی نمی‌توانند این خرج‌ها را بکنند، شارع این اجازه را به مالک جهت داده باشد هیچ محذوری ندارد خیلی طبیعی هست. این اگر مراد جهات عامه باشد.

اگر مراد هم آن چیزهایی که نام خدا روی آنها باشد ممکن است ما بگوییم که صرف اینها در آن جهاتی که مربوط به خدا هست باعث می‌شود که خداوند نسبت به فقرا هم رحمتش نازل بشود، یعنی ببینید صدقه دفع بلا می‌کند دیگر، صدقه دفع بلا می‌کند یک چیزی در واقع با مصرف کردن مال فقرا در حج مثلا این باعث می‌شود که خود این فقرا هم وضعیت زندگی‌شان بهتر بشود، این تصویر را می‌شود کرد دیگر. بنابراین غرض من این نکته است که، اینکه ما بگوییم این ملک فقراست ولی شارع اجازه داده به مالک جهت، به متولی جهت، به ولی جهت که این ملک فقرا را در یک مصرفی که نوعا به نفع فقرا هست، یا مصرفی هم که فقرا هم به هر حال در آن مصرف باید شریک بشوند، مثل جهات عامه امثال اینها، این طبیعی است، هیچ مانعی ندارد بنابراین اصلا مصارف هشتگانه هیچ گونه منافاتی با مالکیت فقرا نسبت به زکات ندارد، اگر ما دلیلی داشتیم که زکات را ملک فقرا قرار داده بهش ملتزم می‌شویم، جمع به این با روایت آن روایات خیلی جمع طبیعی است، به خصوص این نکته را من قبلا هم عرض کردم که ما در تفسیر آیه این نکته را اشاره کردیم که آیۀ شریفه چهار صنف را مالک قرار داده، روی آن مقدار روشنش، بقیه‌اش را به عنوان مصرف قرار داده، مالک قرار نداده، و آن چهار صنفی که آنها فقرا و، «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساكينِ وَ الْعامِلينَ عَلَيْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ» آنها راحت است، خیلی راحت است، تازه آن اصناف دیگر مالک نیستند، مصرفی هستند که خداوند اجازه داده در آن به آن مصرف هم برسد. پس بنابراین این اصلا منافاتی با اشاعه ندارد، ممکن است بگوییم این ملک مشاع فقرا هست ولی این ملک مشاع فقرا به خاطر نکاتی که عرض کردم اجازه داده شده بر اینکه در غیر موردش در راهی که به هر حال یا وظیفۀ فقرا هست که آن راه هم تأمین کنند، یا به نفع فقرا هست که در آن مصرف برسد صرف بشود.

**شاگرد:** چه ترجیحی دارد این به تخصیص، این وجه جمع شما چه ترجیحی به تخصیص دارد؟

**استاد:** ما اینها را، وجه جمع، اینها منافات با هم ندارند. ما تمام اینها را چیز می‌کنیم، این روایت اصلا آن روایت می‌گوید این ملک فقراست، ملک فقراست این آیۀ شریفه می‌گوید که این چهار گروه یک نحو اختصاصی دارند، اینها با همدیگر تنافی ندارند که بخواهیم. می‌خواهم بگویم اینها تنافی ندارند، جمع عرفی نیست. یعنی ببینید اینجوری می‌خواهم بگویم اینکه آن ۴ گروه مالک باشند ما قبلا این مطلب را گفتیم، مالک بودن ۴ گروه به اعتبار این هست که قرینه‌ای بر خلافش وجود نداشته باشد. آن روایتی که می‌گوید یک صنفش فقط مالک است آن قرینه بر خلاف می‌شود دیگر، خیلی چیز دشواری نیست، اصلا جمع به آن معنا نیست، تخصیص نیست، از باب اطلاق مقامی مجموع ادله ما چهار صنف را مالک می‌دانستیم، خب روایات دیگر که می‌آید جلوی اطلاق مقامی مجموع ادله را می‌گیرد.

حالا می‌ماند دلیل هفتم که با دلیل نهم ما آنها را تلفیق کردیم، یک کاسه باید بحث بکنیم، اینجا دوستان کلاس راهنما می‌خواهیم صحت کنیم ایضاح الفوائد یک نکته‌ای دارد، ایضاح الفوائد، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۶ را ملاحظه کنید، حالا که ایضاح الفوائد بگذارید یک جای بحث ایضاح الفوائد جای دیگر هم آدرس بدهم، ایضاح الفوائد، جلد ۱، صفحۀ ۲۰۷، و متن قواعد در این موارد، ایضاح الفوائد حاشیه بر قواعد است، این دو جا ایضاح الفوائد و متن قواعدش را ملاحظه بفرمایید. حالا کنز الفوائد، جلد ۱، صفحۀ ۱۹۳ هم اینها را ملاحظه بفرمایید، کنز الفوائد هم حاشیۀ قواعد است، حرف‌های علامه و مطالبی را که حول و حوش حرف‌های علامه هست اینها را ملاحظه بفرمایید ما حالا فردا این بحث را به یک انجامی می‌رسانیم. حالا من فردا در پی بحث‌های حاج آقا به یک انجامی می‌رسد سعی می‌کنم روایت‌های دیگری که در این بحث مطرح هست و این بحث باید مورد گفت‌وگو قرار بدهد آنها را هم در موردشان صحبت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد